تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب نوزدهم**

**بنی اسماعیل**

**اولین دودمان فرزندان ابراهیم (ع)**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 4

**بخش اول:** حضرت اسماعیل

و انتقال نسل ابراهیم(ع) به مکه

**فصل اول : تاریخ اسـماعـيـل (ع) و انتقال نسل ابراهيم "ع" به مكه 6**

**مهــاجــرت ابراهيــم**

**دعــاى ابــراهيــم بــراى درخواســت فرزنـد**

**بشارت تولد اسماعيل**

**تولــد اسماعيــل و انتقـــال او به مكه**

**جارى شدن آب زمزم و آغاز آبادانى مكه**

**جوانــى اسماعيــل و بناى خانـه كعبه**

**داستـــــان ذبـــح اسمـاعيـــل**

**داستان ذبح اسماعيل در روايات**

**اسمــــاعيــــل در تـــــــورات**

**شخصيـت اسماعيــــل در قرآن**

**ازدواج اسمـــــــاعيـــــــــــل**

**فصل دوم : نســــــل اسمـاعيـــل عليه‏السلام 21**

**فرزنـدان ابراهيـم كيستند؟**

**فـــرزنــدان واقعــى ابراهيــم كيستنـــد؟**

**آل ابراهيـــم كيستنـــــد؟**

**نزديك‏تريــن مــردم بـــه ابراهيــــم عليه‏السلام**

**دعاى ابراهيم براى ظهور پيامبر اسلام صلى‏الله‏عليه‏و‏آله**

**اسلامى براى نسل ابراهيم؟**

**نسل اسماعيل و نعمت‏هاى خدا در حق آن‏ها**

# مقدمه مولف

# اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ « اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

حضرت اسماعیل

و انتقال نسل ابراهیم(ع) به مکه

**فصل اول**

**تاریخ حضرت اسـماعـيـل (ع)**

و انتقال نسل ابراهيم "ع" به مكه

**مستند:آية 99تا113سورة صافات " وَقالَ اِنّي ذاهِبٌ اِلي رَبّي سَيَهدينِ ...."**

 **الميزان ج33 ص 242**

# مهاجرت های حضرت ابراهيم

از اين آيات فصل ديگري از تاريخ زندگي ابراهيم عليه السلام شروع مي شود، و آن عبارت است از مهاجرت وي از بين قومش، و آنگاه درخواست فرزند كردنش از خدا، و اجابت خدا درخواست اورا، و در آخر داستان ذبح كردن اسماعيل، و آمدن گوسفندي به جاي اسماعيل ….

 اين مهاجرت زماني آغاز مي شود كه ابراهيم از پدرش و قومش كه بت پرست بودند دوري مي گزيند. قرآن كريم در سورة مريم آية 48 از آن چنين ياد مي كند:

 « **( ابراهيم گفت:) من از شما و آنچه به جاي خدا مي پرستيد دوري و كناره گيري مي كنم ! و اميدوارم حاجت خواهي ام از پروردگارم بي نتيجه نباشد!** »

 از اين آيه معلوم مي شود كه مراد آن جناب از اين كه گفت: « **به سوي**

**پروردگارم مي روم**، » رفتن به محلي است فارغ، تا در آنجا با فراغت و تجرد و حاجت خواهي از خدا بپردازد، وآن محل عبارت بود از سرزمين مقدس" **بيت المقدس".**

 اينكه گفت از پروردگارم حاجت مي طلبم همين فرزندخواهي اوست كه فرمود:

« **پروردگارا ! مرا فرزندي از صالحان ببخش** ! »

 خداوند اورا بشارت داد به اينكه به زودي فرزندي « حليم- بردبار » اورا روزي خواهد كرد و آن فرزند پسر خواهد بود.

 در اين آيه اسماعيل را خداوند " **حليم**" خوانده است و در سورة هود نيز پدرش ابراهيم را " **حليم**" خوانده بود. و در قرآن كريم هيچ يك از انبياء به وصف " **حليم**" ستوده نشده اند به جز اين دو بزرگوار .

**مستند: آية 100 سورة صافات " رَبِّ هَب لي مِنَ الصّالِحينَ ! "**

 **الميزان ج12 ص128**

# دعاي ابراهيم براي درخواست فرزند

#

قرآن مجيد ادبي را كه خداي تعالي تعليم پيامبران خود فرموده و آنان نيز در گفتار و كردار خود آنرا بروز داده اند، درآيات بسياري نقل فرموده است. ازجملة اين آداب ادبي است كه حضرت ابراهيم عليه السلام در موقع درخواست فرزند از خداي تعالي به كار برده است و آية زير از چگونگي آن خبر مي دهد، آنجا كه عرض كرد:

 « - رَبِّ هَب لي مِنَ الصّالِحينَ ! »

 در اين آية كوتاه، ادبي بسيار والا نهفته است، و آن اينكه ابراهيم "ع" نيت درخواست فرزند دارد كه يك امر دنيوي است، اما اين پيامبر بزرگ خدا به آن جنبة معنوي و وجهة خداپسندانه داده و آنرا با قيد " **صالح**" مقيد كرده است، كه نشان مي دهد در حين طلب حاجت خود، از شر اولاد ناخلف و ناصالح بيزاري جسته و به پروردگار خود پناه برده است، و فرزندي را كه مي خواهد فرزندي صالح است، لذا با اين قيد بيشتر به جنبة معنوي و الهي اين درخواست تأكيد كرده است، تا صرف يك درخواست دنيوي !

 **مستند:آية 99تا113سورة صافات " فَبَشَّرناهُ بِغُلامٍ حَليمٍ ...."**

**الميزان ج20 ص212**

# بشارت تولد اسماعيل

بشارتي كه تولد اسماعيل"ع" را مي رساند آيات فوق در سورة "صافات" است، آنجا كه مي فرمايد:

 « **پس اورا به** پسري بردبار **بشارت داديم....»**

 و ماجراي قرباني كردن اين پسر را نيز در اين آيات متذكر مي شود، وتا آنجا كه ادامه مي دهد:

«... **ما نيكوكاران را چنين پاداش مي دهيم،**

**او از بندگان مؤمن ما بود!**

**و او را به اسحق بشارت داديم،**

**كه پيغمبر و در شمار صالحان بود،**

**و بر او و براسحق بركت داديم**

**و از نسل آنها اشخاص صالح و اشخاص ستمكار علني خواهند بود.**»

 بنابراين، در اول آيات بشارت به پسري مي دهد كه اورا به قربانگاه مي برد ، و پس از اينكه به صدق رسيدن رؤياي ابراهيم را بيان مي كند، مجدداً موضوع بشارت تولد اسحق را خاطرنشان مي سازد.

و اين مسئله مورد اتفاق است كه اسماعيل بزرگتر از اسحق بوده، و چند سال جلوتر از اسحق از مادرش هاجر به دنيا آمده است، ولي اسحق از ساره متولد شده است.

**مستند:آية41سورة ابراهيم " رَبَّناِ اِنّي اَسكَنتُ مِن ذُرِّ يَّتي بـِوادٍ غَيرِ ذي ذَرعٍ عِندَ بَيتِكَ الْمُحَرَّمِ …."**

 **الميزان ج2ص133**

# تولد اسماعيل و انتقال او به مكه

( تاريخ تنهائي هاجر و فرزند خردسالش در سرزمين مكه و سرگذشت آباد شدن آن دره بي آب و گياه، به همراه سرگذشت ساليان دراز تبديل آن خشك خاكدان به كعبه آمال ميليونها انسان موحد و مؤمن خدا، تاريخي است كه هر قدم و هر حركت در آن تبديل به شعائر و مراسم زيبا و ماندگار بعداز ظهوراسلام گرديده است… امین.)

 اين تاريخ را امام صادق عليه السلام براي ثبت صحيح آن در صحيفة تاريخ چنين نقل مي فرمايد:

 « ابراهيم عليه السلام در بادية شام منزل داشت. همينكه " **هاجر**" اسماعيل را بزاد، "**سا ره**" غمگين گشت، چون او فرزند نداشت، و بهمين جهت همواره ابراهيم "ع" را در خصوص هاجر اذيت مي كرد و غمناكش مي ساخت.

 ابراهيم نزد خدا شكايت كرد. خداي عزوجل بدو وحي فرستـاد كه زن به منزلة دندة كج است، اگر به همان كجي وي بسازي از او بهره مند مي شوي، و اگر بخواهي راستش كني، اورا خواهي كشت!

 آنگاه دستورش داد تا اسماعيل و مادرش را از شام بيرون بياورد.

پرسيد: - پروردگارا كجا ببرم !

فرمود: به حرم من، و امن من،

 و اولين بقعه اي كه در زمين خلق كرده ام، و آن سرزمين مكه است!

 پس از آن خداي تعالي، جبرئيل را با " براق" برايش نازل كرد، و هاجر و اسماعيل را، و خود ابراهيم را، برآن سواركرد و به راه افتاد.

 ابراهيم از هيچ نقطة خوش آب و هوا، و از هيچ زراعت و نخلستاني نمي گذشت، مگراينكه از جبرئيل مي پرسيد:

 اينجاست آن محل؟ اينجا بايد پياده شويم؟ جبرئيل مي گفت:

- نه، پيش برو، پيش برو !

 همچنان پيش مي راندند تا به سرزمين "مكّه" رسيدند.

 ابراهيم، هاجر و اسماعيل را در همين محلي كه خانة خدا درآن ساخته شد، پياده كرد، و چون با "**ساره**" عهد بسته بود كه خودش پياده نشود تا نزد او برگردد، خودش پياده نشد.

 در محلي كه فعلاً چاه زمزم قرار دارد، درختي بود، هاجر عليها السلام پارچه اي كه همراه داشت روي شاخة درخت انداخت تا در زير ساية آن راحت باشد.

 همينكه ابراهيم خانواده اش را در آنجا منزل داد و خواست تا به طرف ساره برگردد، هاجر ( **كه راستي ايمانش شگفت آور وحيرت انگيز است،** ) يك كلمه پرسيد:

- آيا مارا در سرزميني مي گذاري و مي روي كه نه انيسي و نه آبي و نه دانه اي در آن هست؟

ابراهيم گفت:

**خدائي كه مرا به اين عمل فرمان داده،**

 **از هر چيز ديگري شمارا كفايت مي كند!**

اين بگفت و راهي شام شد. همينكه به كوه " **كداء**" (كوهي است درذي طوي) رسيــد نگاهي به عقب ( و درون اين درة خشك ) انداخت و گفت:

**«- رَبَّناِ اِنّي اَسكَنتُ مِن ذُرِّ يَّتي بِوادٍ غَيرِ ذي ذَرعٍ عِندَ بَيتِكَ الْمُحَرَّمِ...!»**

**« - پروردگارا ! من ذريه ام را در وادي بي آب و گياه جاي دادم،**

 **نزد بيت محترمت.**

 **پروردگارا!**

 **بدين اميد كه نماز بپا دارند!**

 **پس دلهائي از مردم را متمايل به سوي ايشان كن،**

 **و از ميوه ها روزي شان بده !**

 **باشد كه شكرگزارند** ! »

اين را بگفت و برفت …

پس همين كه آفتاب طلوع كرد، و پس از ساعتي هوا گرم شد، اسماعيل تشنه گشت. هاجر برخاست و در محلي كه امروز حاجيان " **سعي**" مي كنند بيامد و بر بلندي " **صفا** " برآمد، ديد كه در بلندي روبرو چيزي مانند آب برق مي زند، و خيال كرد كه آب است، از صفا پائين آمد، و دوان دوان بدان سو شد تا به " **مروه**" رسيد، وهمينكه بالاي مروه رفت اسماعيل از نظرش ناپديد گشت. (گويا لمعان سراب مانع ديدش شده بود،) ناچار دوباره به طرف صفا آمد.

و اين عمل را هفت بار تكرار كرد، و در نوبت هفتم وقتي به مروه رسيد، اين بار اسماعيل را ديد، و ديد كه آبي از زير پاي او جريان يافته است !

( خواننده اي كه در سالهای پیش زيارت حج نصيبش شده، و پاي لخت خـود را روي سنگهاي تيز بلندي باقيمانده از سنگستان مروه يا صفا گذاشته، مي تواند رنج هفت بار دويدن روي اين سنگهاي خارا را احساس كند و معني حركت هاجر را در آن آتش سوزان بفهمد...! امین)

**جاري شدن آب زمزم و آغاز آباداني مكه**

هاجر نزد اسماعيل برگشت، و از اطراف كودك مقداري شن جمع آوري كرد و جلو آب را گرفت چون آب جريان داشت، و از همان روز آن آب را "**زمزم**" ناميدند، چون "**زمزم**" به معناي جمع كردن و گرفتن جلوي آب است.

از وقتي اين آب در سرزمين مكه پيداشد، مرغان هوا و وحوش صحرا به طرف مكه آمد و شد را شروع كردند و آنجارا محل امني براي خود قرار دادند.

از سوي ديگر قوم " **جرهم**" كه در " **ذي المجازعرفات**" منزل داشتند متوجه شدند كه مرغان و وحوش به سوي مكه آمد وشد مي كنند. همينكه فهميدند مرغان در آن طرف لانه و مسكن گرفته اند آنهارا تعقيب كردند تا رسيدند به يك زن و يك كودك، كه درآن محل زير درختي منزل كرده اند و فهميدند كه آب به خاطر آن دو تن درآنجا پيدا شده است.

از هاجر پرسيدند: تو كيستي و اينجا چكار مي كني؟ و اين بچه كيست؟

هاجر گفت:

من كنيز " **ابراهيم خليل الرحمان**" هستم و اين فرزند اوست كه خدا از من به او ارزاني داشته است و خداي تعالي اورا مأمور كرده تا مارا بدينجا آورد و منزل دهد.

قوم جرهم گفتند:

آيا به ما اجازه مي دهي كه در نزديكي شما منزل كنيم؟

هاجر گفت: - بايد باشد تا ابراهيم"ع" بيايد.

بعد از سه روز ابراهيم آمد و هاجر عرضه داشت:

در اين نزديكي مردمي از جرهم سكونت دارند و از شما اجازه مي خواهند دراين سرزمين و نزديك به ما منزل كنند، آيا اجازه شان مي دهي ؟

ابراهيم فرمود: بله ! هاجر به قوم جرهم اطلاع داد و آمدند و نزديك وي منزل كردند و خيمه ها برافراشتند. هاجر و اسماعيل با آنان مأنوس شدند.

بار ديگر كه ابراهيم به ديدن هاجر آمد، جمعيت بسياري درآنجا ديد و سخت خوشحال شد. رفته رفته اسماعيل به راه افتاد، و قوم جرهم هريك نفر ايشان يكي دوتا گوسفند به اسماعيل بخشيده بودند، و هاجر و اسماعيل با همان گوسفندان زندگي مي كردند.

**جواني اسماعيل و بناي خانه كعبه**

همين كه اسماعيل به حد مردان رسيد، خداي تعالي دستورداد تا خانة "كعبه" را بنا كنند... ( تا آنجا كه امام فرمود: )

و چون خداي تعالي به ابراهيم دستورداد تا كعبه را بسازد. او نمي دانست كجا بنا كند. جبرئيل را فرستاد تا نقشة خانه را بكشد. ابراهيم شروع به كار كرد. اسماعيل از " ذي طوي" مصالح آورد، و آن جناب خانه را تا نه ذراع بالا برد. مجدداً جبرئيل جاي" **حجرالاسود**" را مشخص كرد، و ابراهيم سنگي از ديوار بيرون آورد و" **حجرالاسود**" را درجاي آن قرار داد – همان جائي كه الان هست !

بعد از آن كه خانه ساخته شد، دوتا در برايش درست كرد. يكي به طرف مشرق، و در ديگري طرف مغرب. درب غربي " **مستجار**" ناميده شد. سقف خانه را با تنة درختان و شاخة " **اذخر**" بپوشانيد، و هاجر پتوئي كه با خود داشت بر در كعبه بيفكند، و زير آن چادر زندگي كرد.

بعدازآنكه ساختمان خانه تمام شد، ابراهيم واسماعيل عمل" حج"را انجام دادند.

روز هشتم " **ذي الحجه**" جبرئيل نازل شد و به ابراهيم گفت : به قدر كفايت آب بردار! چون در مني و عرفات آب نبود. بهمين جهت روز هشتم ذي الحجه را روز " ترويه" ناميدند.

پس ابراهيم را از مكه به " **مني**" برد و شب را در مني به سر بردند، و همان كارها را كه به " **آدم**" دستور داده بود به ابراهيم نيز دستور داد.

ابراهيم بعد از فراغت از بناي كعبه گفت:

**پروردگارا ! اين شهر را امن و مأمن قرار ده،**

 **و مردمش را - آنها كه ايمان آورده اند –**

 **از ميوه ها روزي بده** !

( امام فرمود: ) منظور ابراهيم از ميوه، ميوه هاي دل بود. يعني خدا مردم مكه را محبوب دلها بگرداند تا ساير مردم با آنان انس بورزند و به سوي ايشان بيايند، و مكرر هم بيايند!»

 ( نقل از امام صادق عليه السلام در تفسير قمي )

**مستند:آية 99تا113سورة صافات " قالَ يا بُنَيَّ اِنّي اَريا في الْمَنامِ اَنّي اَذبَحُكَ ...!"**

 **الميزان ج33 ص 242**

# ذبح اسماعيل

همين كه خداي تعالي پسري به ابراهيم داد و آن پسر نشو و نمــا كرد و به حد كار و كوشش رسيد، ( منظور از رسيدن به حد سعي و كار، رسيدن به آن حد از عمر است كه آدمي عادتاً مي تواند به سوي حوايج زندگي خود برخيزد، و اين همان سن بلوغ است ،) در اين زمان ابراهيم به او گفت:

« **پسرم! در خواب مي بينم كه ترا ذبح مي كنم،**

 **نظرت دراين باره چيست؟**

 **گفت:**

**- پدرجان، بدانچه مأمور شده اي انجام ده !**

**كه انشاء الله مرا از صابران خواهي يافت** ! »

اين آيه حكايت رؤيائي است كه ابراهيم "ع" در خواب ديد و عبارت "**من در خواب مي بينم !**" دلالت دارد براينكه اين صحنه را مكرر در خواب ديده است. آنگاه از پسرش نظرخواهي مي كند و مي خواهد بگويد: تو دربارة سرنوشت خودت فكر كن و تصميم بگير و تكليف مرا روشن ساز !

اين جمله خود دليل است بر اين كه ابراهيم عليه السلام در رؤياي خود فهميده بود كه خداي تعالي اورا امر كرده تا فرزندش را قرباني كند و گرنه صرف اينكه خواب ديده فرزندش را قرباني مي كند، دليل بر اين نيست كه كشتن فرزند برايش جايز باشد، پس در حقيقت، امري كه در خواب به او شده بود به صورت نتيجة امر در برابرش ممثل شده است، و به همين جهت كه چنين مطلبي را فهميده بود فرزندش را امتحان كرد تا ببيند او چه جوابي مي دهد؟

اسماعيل پاسخ داد كه : « **پدرجان هرچه مأمور شده اي بكن !** »

اين جمله اظهار رضايت اسماعيل است نسبت به سر بريدن و ذبح خودش، چيزي كه هست اين اظهار رضايت را به صورت امر آورد و گفت: **" بكن! "** و مخصوصاً گفت: " **بكن آنچه را كه بدان مأمور شده اي** !" و نگفت" **مرا ذبح كن!**" براي اشاره به اين بوده كه بفهماند، پدرش مأمور به اين امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأمؤريت چاره اي نداشت .

سپس اسماعيل با عبارت " **انشاء الله مرا از صابران خواهي يافت،** " در صدد دلجوئي و خشنود كردن پدر برآمد و خواست بگويد: - من از اينكه مرا قرباني مي كني بهيچ وجه اظهار بي تابي نمي كنم. او در پاسخ پدرش جز اين چيزي نگفت كه باعث ناراحتي پدر شود، و از ديدن جسد به خون آغشتة فرزندش به هيجان درآيد، بلكه سخني گفت كه اندوهش پس از ديدن آن منظره كاسته شود. اين كلام خودرا كه يك دنيا صفا در آن بود با قيد " انشاء الله" مقيد كرد تا صفاي بيشتري پيدا كند.

چون با آوردن چنان قيدي معناي كلامش چنين مي شود:

من اگر گفتم در اين حادثه صبر مي كنم، اتّصافم به اين صفت پسنديده از خودم نيست، و زمام امرم به دست خودم نيست، بلكه هرچه دارم از مواهبي است كه خدا به من ارزاني داشت، و منت هائي است كه خدا بر من نهاده است، و اگر او بخواهد من داراي چنين صبري خواهم شد، و او مي تواند نخواهد، و اين صبر را ازمن بگيرد !

ابراهيم و اسماعيل " ع" تسليم امر خدا شدند و به آن رضايت دادند، و ابراهيم فرزندش را به پهلوي پيشاني خواباند . . . اينجا بود كه خدا مي فرمايد:

**« ما ندايش داديم كه**

 **اي ابراهيم!**

 **مأموريت را به انجام رساندي!**

 **به تحقيق رؤيا را تصديق كردي! »**

با اين عبارت، خداوند با آن رؤيا معاملة رؤياي راست و صادق نمود، يعني: امري كه ما در آن رؤيا به تو كرديم و تو امتثال نمودي براي امتحان تو و تعيين ميزان بندگي تو بود، كه در امتثال چنين امري همين كه آماده شدي آنرا انجام دهي، كافي است، چون همين مقدار از امتثال ميزان بندگي تورا معين مي كند!

 خداوند متعال با اشاره به داستان قرباني كردن اسماعيل كه درآن آزمايشي سخت و محنتي دشوار بود، مي فرمايد:

**ما به همين منوال نيكوكاران را جزاء مي دهيم!**

 نخست امتحان هاي به ظاهر شاق و دشوار و در واقع آسان برايشان پيش مي آوريم تا وقتي به شايستگي از امتحان درآمدند، بهترين جـزاء را هـم در دنيا و هم درآخرت به ايشان مي دهيم. و اين بدان دليل مي گوئيم كه در داستان ابراهيم به روشني ديدند كه امتحانش صرف امتحان بود، و واقعيت نداشت، ولي همان ظاهر هم بسيار شاق و ناگوار بود.

قرآن مجيد مي فرمايد:

« وَ فَدَيناهُ بِذِبحٍ عَظيم ! **– ما فرزندان اورا فداء داديم، به ذبحي عظيم** ! »

بنا برروايات اسلامي اين فداء عبارت بود از قوچي كه جبرئيل از ناحية خداي تعالي آورد. مراد به "**عظيم**" بودن ذبح، بزرگي جثه و يا حرمت خود آن قوچ نيست بلكه مراد همين است كه از ناحية خدا آمد تا به عنوان عوض از اسماعيل قرباني شود، و نيز عظمت آن ذبح اين بودكه خداي تعالي آن را عوض اسماعيل قرار داد.

سپس خداوند مي فرمايد:

« **و نام نيكش را در آيندگان حفظ نموديم،**

سلام بر ابراهيم !

**ما اين چنين نيكوكاران را جزاء مي دهيم!**

**آري، راستي، او از بندگان مؤمن ما بود،**

**و ما اورا به " اسحق" بشارت داديم**

**در حالي كه پيامبري از صالحان باشد،**

**و بر او بر اسحق بركت نهاديم،**

**و از ذرية او بعضي نيكوكار بودند،**

**و بعضي آشكارا به خود ستم كردند** !»

**داستان ذبح اسماعيل در روايات**

 در روايات اسلامي، در مجمع البيان از ابن اسحق روايت شده كه گفت: ابراهيم هر وقت مي خواست اسماعيل ومادرش هاجر را ديدار كند برايش براق مي آوردند، صبح ازشام سواربراق مي شد وقبل ازظهر به مكه مي رسيد. بعدازظهر از مكه حركت مي كرد و شب نزد خانواده اش در شام بود، و اين آمد و شد همچنان ادامه داشت تا آنكه اسماعيل به حد رشد رسيد و پدرش وقتي در خواب ديد كه اسماعيل را ذبح مي كند، جريان را به او نگفت، و در روزي كه مي خواست اين وحي را عملي كند به او فرمود: همراه خود طنابي و كاردي بردار تا به اتفاق به اين درة كوه برويم و هيزم بياوريم.

 پس همين كه به آن درة خلوت كه نامش " درة ثبير" بود رسيدند ابراهيم عليه السلام اورا از دستوري كه خداي تعالي دربارة وي به او داده بود آگاه كرد. اسماعيل گفت: پدرجان با اين طناب دست و پاي مرا ببند تا دست و پا نزنم، و دامن خودرا جمع كن تا خون من آن را نيالايد و مادرم آن خون را نبيند. كارد خودرا نيز تيز كن و به سرعت كارد را بر گلويم بزن تا زودتر راحت شوم، چون مرگ سخت است.

 ابراهيم عليه السلام گفت: پسرم راستي چه كمك كار خوبي هستي براي من در اطاعت فرمان خدا !

 آنگاه، ابن اسحق دنبال داستان را همچنان نقل مي كند تا مي رسد به اينجا كه ابراهيم عليه السلام خم شد و با كاردي كه به دست داشت خواست تا گلوي فرزند را قطع كند و جبرئيل كارد اورا برگردانيد. از يك سو اسماعيل را از زيردست پدر كنار كشيد و از سوي ديگر از ناحيه درة ثبير قوچ را به جاي اسماعيل قرار داد، و از طرف دست چپ مسجد حنيف صدائي برخاست:

**اي ابراهيم !**

 **رؤياي خودرا تصديق كردي،**

 **و دستورخدا را انجام دادي !**

**اسماعيل در تورات**

به طوري كه در فصل نهم بخش پيشين گفته شد تورات، نـام فرزند ابراهيم را كه موضوع قرباني بود " اسحق" مي دانـد، درحاليكه ذبيـح نامبـرده به طوري كه از آيات قرآن كريم استفاده مي شود، فرزندش اسماعيل"ع" بوده نه اسحق"ع"!

از طرف ديگر تورات تصريح دارد به اينكه اسماعيل چهارده سال قبل از اسحق به دنيا آمد. مي گويد:

 " **و چون به ساره استهزاء كرد ابراهيم اورا با مادرش از خود طرد كرد**

 **و به وادي بي آب و علفي برد**."

 آنگاه داستان عطش هاجر و اسماعيل را و اينكه فرشته اي آب را به آن دو نشان داد، ذكر نموده است.

 اين تناقض دارد با اينكه ضمن داستانش بيان مي كند:

 " **هاجر بچه خود را زير درختي انداخت تا جان دادنش را نبيند.**"

 از اين جمله و جملات ديگري كه تورات در بيان اين داستان دارد استفاده مي شود كه اسماعيل در آن وادي كودكي شيرخواره بوده است.

 در روايات اسلامي نيز وارد شده كه آن جناب در آن ايام بچه اي شيرخواره بوده است.

**( قسمت اول داستان و " استهزاء ساره" با قسمت دوم كه " بچه شيرخواره بوده است،" كاملاً متناقض است.)**

تورات، داستان اسماعيل را باكمال بي اعتنائي نقل كرده است.

 تنها شرحي از اسحق كه پدر بني اسرائيل است بيان داشته و از اسماعيل جز به پاره اي از مطالب كه ماية توهين و تحقير آن حضرت است، يادي نكرده است. تازه همين مقدار هم كه ياد كرده خالي از تناقض نيست.

يك بار گفته: " **خداوند به ابراهيم خطاب كرد كه من نسل تورا از اسحق منشعب مي كنم.**"

بار ديگر گفته:

" **خداوند به وي خطاب كرد كه من نسل تورا از پشت اسماعيل جدا ساخته و به زودي اورا امتي بزرگ قرار مي دهم!** "

جاي ديگر اسماعيل را انساني وحشي و ناسازگار با مردم، و موجودي معـــرفي كرده كـه مردم از او مي رميـدند، انسـاني كـه از كودكي نشو و نمايش در تيراندازي بوده و اهل خانه و پدر و مادر اورا از خود رانده بودند!!

 و بالاخره درجاي ديگر گفته: " **خدا با اسماعيل است.**" ( الميزان ج 14 ص 34)

**مستند: آيات مندرج در متن**

**الميزان ج12ص133**

# شخصيت اسماعيل در قرآن

قرآن مجيد از جمله ادب پيامبران الهي، دعا و ادبي را از حضرت ابراهيم و اسماعيل "ع" نقل مي كند كه آيات زير جزئيات آن را چنين بيان مي كنند:

**« پس ما اورا بشارت به فرزندي بردبار داديم،**

**پس وقتي كه در خدمت پدر به حد بلوغ رسيد و كارآمد شد،**

**پدرش به او گفت:**

**- اي فرزندم ! من در خواب مي بينم كه تورا ذبح مي كنم!**

 **فكر كن و بگو كه اين كار را چگونه مي بيني ؟**

**گفت:**

**- اي پدر ! بجاي آر آنچه را كه بدان مأمور مي شوي،**

 **و انشاء الله بزودي خواهي ديد كه من از صابرين هستم ! »** ( صافات102)

در اين گفتگو اولين ادبي را از اسماعيل"ع" ملاحظه مي كنيم كه نسبت به پدر ارائه داده ولكن درپايان آن ادب را نسبت به پروردگارخود رعايت كرده است، علاوه بر اين كه رعايت ادب نسبت به پدري چون حضرت ابراهيم خليل"ع" ادب خداي تعالي نيز مي باشد.

وقتي پدرش خواب خودرا براي او نقل كرد، ازاوخواست تا دربارة خود فكري كند و رأي خودرا بگويد!

 اين خود ادبي بود از ابراهيم "ع" نسبت به فرزندش .

 ( چون اين خواب يك مأموريت الهي بود و اين نكته را خود اسماعيل متذكر شد، و گفت: **- اي پدر بجاي آر آنچه را كه بدان مأمور مي شوي ! )**

 در اين پاسخ او ادب را نسبت به پدر نشان داد، زيرا نگفت كه رأي من چنين است! بلكه خواست بگويد " من در مقابل تو رأئي ندارم! " او مي دانست كه پدر جز امتثال امر پروردگارش چاره ندارد و لذا خواست پدر را خشنود سازد.

ادب ديگري هم كه اسماعيل به كار برد اين بود كه گفت: **" بزودي خواهي يافت كه من از صابرينم انشاء الله ! "** زيرا با اين كلام خود نيز پدر را خشنود كرد.

همة اينها ادب اورا نسبت به پدر مي رساند.

 ادبي هم نسبت به خداي تعالي بـه خرج داد، زيرا وعـده اي كه راجع به تحمل و صبر خود داد به طور قطع و جزم نداد بلكه آن را به مشيت الهي مقيد ساخت، چون مي دانست كه در وعدة صريح و قطعي دادن و آنرا به مشيت الهي مقيد نساختن شائبة استقلال در سببيت است و ساحت مقدس نبوت از اينگونه شائبه ها مبراست.

**مستند: روايات اسلامي**

**الميزان ج2ص131**

# ازدواج اسماعيل

تاريخ مهاجرت ابراهيم "ع" به مكه و انتقال هاجر و اسماعيل به اين سرزمين مقدس، وچگونگي تفصيل دو سفر بعدي ابراهيم و ازدواج اسماعيل، از زبان ابن عباس (درمجمع البيان) چنين نقل شده است:

« بعد از آنكه ابراهيم "ع" اسماعيل و هاجر را به مكه آورد، و در آنجا گذاشت و رفت، و بعد از مدتي كه قوم " جرهم" آمدند و با اجازة هاجر درآن سرزمين منزل كردند، واسماعيل هم به سن ازدواج رسيد و با دختري از جرهم ازدواج كرد، هاجر از دنيا رفت.

پس ابراهيم از همسرش " ساره" اجازه خواست تا سري به هاجر واسماعيل بزند، ساره با اين شرط موافقت كرد كه در آنجا از مركب خود پياده نشود.

ابراهيم "ع" به سوي مكه حركت كرد، وقتي رسيد فهميد هاجر از دنيا رفته است، لاجرم به خانة اسماعيل رفت و از همسر او پرسيد:

- شوهرت كجاست؟ گفت:

- اينجا نيست، رفته شكار كند.

اسماعيل عليه السلام رسمش اين بود كه در داخل حرم شكار نمي كرد و هميشه مي ر فت بيرون حرم شكار مي كرد و برمي گشت.

ابراهيم"ع" به آن زن گفت:

- آيا تو مي تواني از من پذيرائي كني ؟ گفت:

- نه، چون چيزي ندارم، و كسي هم با من نيست كه بفرستم طعامي تهيه كند!

ابراهيم عليه السلام فرمود:

وقتي همسرت به خانه آمد سلام مرا به او برسان و بگو:

عتبة خانه ات را عوض كن!"

 اين سفارش را كرد و رفت.

از آن سو، چون اسماعيل به خانه آمد، بوي پدر را احساس كرد، و به همسرش فرمود:

 - آيا كسي به خانه آمد؟ گفت:

- آري، پيرمردي داراي شمائلي چنين و چنان آمد!

منظور زن از بيان شمائل آن جناب توهين به ابراهيم و سبك شمردن او بود.

 اسماعيل پرسيد:

راستي سفارشي و پيامي نداد؟

 زن گفت:

چرا ؟ به من گفت به شوهرت وقتي آمد سلام برسان وبگو:

عتبة درخانه ات را عوض كن !

 اسماعيل عليه السلام منظور پدر را فهميد و همسر خودرا طلاق گفت، و با زني ديگر ازدواج كرد.

بعد از مدتي كه خدا مي داند، دوباره ابراهيم از ساره اجازه گرفت تا به زيارت اسماعيل بيايد. ساره همچنان اجازه داد به شرطي كه پياده نشود.

ابراهيم عليه السلام حركت كرد و به مكه به در خانة اسماعيل آمد و از همسرش پرسيد:

**- شوهرت كجاست؟ گفت:**

**- رفته است تا شكاري كند، و انشاءالله بزودي برمي گردد،**

 **فعلاً پياده شو ! خدا رحمتت كند!**

ابراهيم فرمود:

- آيا چيزي براي پذيرائي من در خانه داري؟

- گفت: بلي !

 و بلادرنگ قدحي شير و مقداري گوشت بياورد، و ابراهيم اورا به بركت دعا كرد.

 اگر همسر اسماعيل آن روز براي ابراهيم نان و يا گندم و يا خرمائي آورده بود، نتيجة دعاي ابراهيم اين مي شد كه شهر مكه از هرجاي ديگر دنيا داراي گندم و جو و خرماي بيشتري مي شد!

 بهرحال همسر اسماعيل به آن جناب گفت:

**- پياده شو تا سرت را بشويم !**

ولي ابراهيم پياده نشد، لاجرم عروسش اين سنگي را كه فعلاً **" مقام ابراهيم"** است، بياورد و زير پاي او نهاد، و ابراهيم قدم بر آن سنگ گذاشت، كه تاكنون جاي قدمش در آن سنگ باقي است. آنگاه آب آورد، و سمت راست سر ابراهيم را بشست، سپس مقام را به طرف چپ او برد و سمت چپ سرش را شست، و اثر پاي چپ ابراهيم نيز در سنگ ماند. آنگاه ابراهيم فرمود:

**- چون شوهرت به خانه آمد، سلامش برسان و به او بگو:**

**- حالا درب خانه ات درست شد !**

اين بگفت و برفت. پس چون اسماعيل به خانه آمد و بوي پدر را احساس كرد از همسرش پرسيد: آيا كسي به نزدت آمد؟ گفت:

**بلي، پيرمردي زيباتر از هر مرد ديگر، و خوشبوتر از همه مردم، نزدم آمد، و به من چنين و چنان گفت و من نيز به او چنين و چنان گفتم، و سرش را شستم، و اين جاي پاي اوست كه بر روي اين سنگ مانده است!**

**اسماعيل گفت: - او پدرم ابراهيم بود! »**

**فصل دوم**

**نسل اسماعيل"ع"**

######

**مستند: آيه35سوره ابراهيم " وَاِذقالَ اِبراهيمُ رَبِّ اجعَل هذَا البَلَدِ آمِناً وَاجنُبني وَ بَنِيَّ اَن نَعبُدَالاَصنامَ ! "**

**الميزان ج23ص107**

# فرزندان ابراهيم كيستند؟

ابراهيم عليه السلام در ضمن دعا براي امنيت شهر مكه از خدا خواست كه خود او و فرزندانش را از پرستش اصنام نگه دارد :

 **« و چون ابراهيم گفت:**

 **پروردگارا!**

 **اين شهر را امن گردان**

 **و من و فرزندانم را از اين كه بتان را عبادت كنيم، بركنار دار ! »**

دعائي كه ابراهيم عليه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامي فرزنداني مي شود كه از نسل او پديد آيند، و آنها عبارتند از دودمان اسماعيل و اسحق، زيرا كلمة " **ابن**" در عرب همانطور كه بر فرزند بلافصل اطلاق مي شود، بر فرزندان پشت هاي بعدي نيز اطلاق مي شود. قرآن كريم، ابراهيم عليه السلام را پدر مردم عرب، و يهود زمان رسول خدا "ص" خوانده و فرموده است:

**« مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيم ! »**

 و اطلاق بني اسرائيل ( فرزندان يعقوب ) هم بر يهوديان عصر نزول قرآن از اين باب است، كه شايد در چهل و چند جاي قرآن اطلاق شده باشد.

وقتي هم ابراهيم عليه السلام دوري از بت پرستي را از خدا درخواست مي كرد هم براي خودش و هم براي فرزندان خود به آن معنائي كه گفته شد درخواست كرده است.

**مستند: آيه36سوره ابراهيم : « فَمَن تَبِعَني فَاِنَّهُ مِنّي و...! "**

 **الميزان ج23ص106**

# فرزندان واقعي ابراهيم كيستند؟

ابراهيم عليه السلام در دعاي خود فرمود:

**« هركه مرا پيروي كند از من است، و هركه عصيان من كند، تو آمرزگار و رحيمي ! »**

 در اين بيان ابراهيم "ع" دو عبارت وجود دارد كه درهردو نشانه اي ازحركــت و راه مشهود است – و مي فهماند كه مقصود از" **پيروي**" صرف پيروي در عقيده و اعتقاد به توحيد نيست، بلكه در راه او افتادن و سير كردن است، و سلوك طريقه اي است كه اساسش اعتقاد به وحدانيت خداي سبحان است ودر دامن او آويختن و درمعرض او قرار گرفتن، تا او فرد را از پرستش بت ها به دور دارد.

 مقصود از پيروي او، پيروي دين او و دستورات شرع اوست، چه دستورات مربوط به اعتقادات و چه مربوط به اعمال، و همچنين مقصود از عصيان او، ترك سيرة او، و شريعت او، و دستورات اعتقادي و عملي اوست.

 از اينجا چند نكته معلوم مي شود:

ابراهيم عليه السلام فرزندان خود را به عموم پيروانش تفسير نموده، و **فرزندان واقعي** خودرا به همان پيروان تخصيص زده، و عاصيان ايشان را از فرزندي خود خارج كرده است.

دربارة پيروانش عرض كرد: " **از من است**،" و اما نسبت به آنها كه عصيانش كنند سكوت كرد و اين خود ظهور دارد در اينكه خواسته است همة پيروانش را كه تا آخر دهر بيايند پسرخواندة خود كند، و همة آنهائي را كه نافرماني اش كنند بيگانه معرفي نمايد، هرچند كه از صلب خويش باشند. گو اينكه اين احتمال هم هست كه خواسته است متابعين خود را پسرخواندة خود معرفي كند ولي نسبت به عاصيان خود سكوت كرده باشد، چون سكوت دلالت صريحي بر نفي ندارد.

3- هرچند به طور صريح براي عاصيان خود طلب مغفرت و رحمـــت نكرد ولي در عبارت

 "وَ مَنْ عَصاني فَاِنَّكَ َغفوُرٌ رَحيمٌ ! " ايشان را در معرض مغفرت خدا قرار داد.

 در آية " رَبَّنا اِنّي اَسكَنتُ مِنْ ذُرِّيَّتي …!" مراد ابراهيم "ع" از ذريه اش همان اسماعيل و فرزنداني است كه از وي پديد مي آيند، نه اسماعيل به تنــــهائي، براي اينــــكه در عبـــارت " **پروردگارا تا نماز بپا دارند،** " فعل را جمع آورده است .

**مستند: آية33سورة آل عمران " اِنَّ اَللهَ اصطَفي آدَمَ وَ نوُحاً وَ آلَاِبراهيمَ وَ آلَ عِمرانَ عَليَ الْعالَمينَ "**

 **الميزان ج5ص300**

# آل ابراهيم كيستند؟

**خداوند متعال در آية فوق مي فرمايد:**

**« خدا آدم و نوح ،**

**وآل ابراهيم و آل عمران**

**را بر جهانيان برگزيد!**

**آنان فرزنداني هستند كه برخي با برخي ديگر**

**( در صفات پسنديده) مشابه مي باشند،**

**آري خدا شنوا و داناست! »**

منظور از " **آل ابراهيم**" چنانچه از ظاهر لفظ آن در نظر ابتدائي به نظر مي رسد: ذرية طيبين او ( مانند: اسحق، يعقوب، و ساير انبياء بني اسرائيل؛ و همچنين " اسماعيل" و پاكان از ذرية او كه سيدشان پيغمبر اسلام است، وهمين طور كساني كه در مقام ولايت به آنان ملحق شده اند،) مي باشد.

 لكن چون در آية مورد بحث " **آل عمران**" را هم در رديف " **آل ابراهيم"** ذكر فرمود، بناچار منظور از " **آل ابراهيم**" را در اين آيه به آن وسعت نمي توان گرفت، زيرا " **عمران**" يا پدر " **مريم**" است و يا پدر"**موسي**"، و در هرحال روشن است كه خودش و آلش همه از آل ابراهيمند، نه آنكه همرديف آن باشند، پس لابد منظور از " **آل ابراهيم**" در اين مورد بعض از ذرية طيبة او خواهد بود، نه تمامي آنها !

 اكنون ببينيم اين بعض كيانند؟

 خداي متعال در مقام مذمت بني اسرائيل مي فرمايد:

« **آيا يهوديان بر مردمي كه خدا آنان را به فضل خود برخوردار فرموده، حسد مي برند؟**

**البته ما بر " آل ابراهيم" كتاب و حكمت فرستاديم**

**و به آنها ملك و سلطنت عظيمي عطا كرديم !** » (نساء 54)

 از اينجا روشن مي شود كه مراد از " **آل ابراهيم**" مذكور در آيه، غير اسحق و يعقوب و بني اسرائيل يعني اولاد يعقوب مي باشند، زيرا آنان خود از بني اسرائيل بودند، و مراد بودنشان با سياق آيه كه در مذمت آنان مي باشد، سازگار نيست!

 پس براي " آل ابراهيم" مصداقي جز ذرية طاهرينش ازنسل"اسمــاعيل" نمي ماند، كه در آن پيغمبرگرامي اسلام و آل طاهرينش داخلند!

 همين مطلب را از آية 68 سورة آل عمران مي توان نتيجه گرفت، كه مي فرمايد:

 « نزديكترين مردم به ابراهيم كساني هستند كه از او پيروي كنند،

 و " اين پيغمبر" و امتش كه اهل ايمانند،

 از آنان محسوب مي شوند! »

 همچنين از آيات زير نيز اين مطلب را مي توان استفاده نمود كه مي فرمايد:

« به ياد آر هنگامي را كه ابراهيم و اسماعيل ديوارهاي خانه كعبه را

بر افراشتند، عرض كردند:

پروردگارا ! اين خدمت از ما قبول فرما !

توئي كه دعاي خلق را اجابت مي كني و به اسرار همه دانائي !

پروردگارا ! مارا تسليم فرمان خود گردان!

و از فرزندان ما، گروهي كه تسليم فرمان تو باشند، برانگيز!

و عبادت هاي مارا به ما نشان بده . . .!

پروردگارا ! در ميان آنان رسولي از خودشان بر انگيز تا بر مردم تلاوت آيات تو كند !

و آنان را كتاب و حكمت آموزد!

و روانشان را از زشتي اخلاق پاكيزه و منزه گرداند …! »

**مستند: آية68سورة آل عمران " اِنَّ اَولَي النّاسِ بِاِبراهيمَ لَلَّذينَ اَتَّبَعُوهُ وَ هذاَالنَّـبـيُّ وَالَّذينَ آمَنوُا…."**

 **الميزان ج6ص106**

# نزديكترين مردم به ابراهيم"ع"

 **قرآن مي فرمايد:**

**« نزديكترين مردم به ابراهيم كساني هستند كه از او پيروي كنند،**

 **و اين پيغمبر،**

 **و آنان كه ايمان آورده اند.**

 **و خدا صاحب ولايت مؤمنان است! »**

قرآن شريف، پس از نقل مباحثات و مجادلات بدون پاية علمي يهوديان و مسيحيان دربارة انتساب خود به ابراهيم، و نه بلكه انتساب ابراهيم به دين خودشان، حق مطلب را چنين ادا مي كند كه اگر بين اين پيغمبر معظم الهي (ابراهيم) و كساني كه بعد از او آمده اند - اعم از افرادي كه داراي ديني بوده اند يا كساني كه اصلاً دين اختيار نكرده اند – نسبتي لحاظ شود، نبايد ابراهيم"ع" را تابع و پيرو بعديها شمرد…!

بلكه مي بايست نزديك بودن و اولويت بعدي ها را با او در نظر گرفت كه كدام يك به او نزديكي دارند.

روشن است كه نزديكترين افراد نسبت به يك پيغمبر عالي مقام و صاحب شريعت و كتاب، همانا كساني خواهند بود كه در پيروي حق با او شركت كنند، و به ديني كه آورده است، متلبس شوند.

روي اين حساب، نزديكترين افراد به ابراهيم عليه السلام همانا رسول الله "ص" و كساني كه با او ايمان آورده اند، و همچنين پيروان واقعي خود حضرت ابراهيم "ع" خواهند بود!

زيرا همين ها هستند كه راه اسلام را ( همان اسلامي را كه خدا ابراهيم را بدان برگزيد،) طي كرده و در جادة ابراهيم قدم مي زنند، نه كساني كه به آيات الهي كافر شده اند و به باطل لباس حق پوشانده اند!!

قرآن شريف فرمود: « اَلَّذينَ اتَّبِعُوهُ ….»

به طور كنايه به اهل كتاب از يهود ونصاري تعرض نموده و به آنها فهمانده است كه شما با ابراهيم نزديكي نداريد! زيرا اورا در " **اسلام آوردن براي خدا ،** " متابعت نكرده ايد!

اينكه در آية شريفه **رسول الله** "ص" و **پيروانش** را درقبال " **تابعين**" ابراهيم **جداگانه** ذكر نمود و فرمود:

 « **اين پيامبر، و كساني كه با او ايمان آورده اند. . .** ،» به خاطر عظمت پيغمبر"ص" براي حفظ نمودن مقام شريف اوست، كه نسبت اتباع و پيروي از كسي را به او نداده باشد، زيرا در آية مباركه سورة انعام اين مطلب را روشن كرده كه پيغمبر اسلام مأمور اقتداء به " **هدايت**" پيامبران سابق است، نه اقتداء كننده به خود آنان !

 « اوُلئِكَ الَّذينَ هَديَ اللهُ فَبِهُداهُم اَقتَدِه ! »

قرآن شريف ادامه مي دهد:

« **خدا وليّ مؤمنين است**،» ولايت ابراهيم هم از ولايت خدا بوده است، نه آنكه خدا ولي كساني است كه به آياتش كافر شده و به حق لباس باطل پوشانيده اند!

**مستند: آية 129سورة بقره " رَبَّنا وَابعَث رَسولاً مِنهُم ...!"**

 **الميزان ج2ص130**

# دعاي ابراهيم براي ظهور پيامبر اسلام "ص"

قرآن مجيد در اين آيه دعائي از حضرت ابراهيم و اسماعيل عليهماالسلام نقل مي كند كه همزمان با دعاهائي است كه در موقع بالا بردن پايه هاي خانة خدا كردند و در آنها اول به قبولي عمل خود دعا كردند، سپس از خدا خواستند بالاترين مقام تسليم و عبوديت را به آنان نشان دهد، و بالاخره اين رديف دعاها را به اين نكته ختم كردنـد كه از خداي متـعال درخواست ظهور پيامبــري ازنسل خود نمودند:

 **« پروردگارا !**

 **و در ميان آنان رسولي از خودشان برانگيز**

 **تا آيات تورا برآنان تلاوت كند،**

 **و كتاب و حكمت به آنان بياموزد،**

 **و تزكيه شان كند،**

 **كه تو تنها عزيز و حكيمي!»**

 منظور آن جناب، بعثت پيامبر خاتم الانبياء صلوات الله عليه و آله بود، همچنانكه رسول خدا "ص" مي فرمود:

**من دعاي ابراهيم هستم !**

**مستند: آية 128سورة بقره " رَبَّنا وَاجعَلنا مُسلِمينَ لَكَ وَ مِن ذُرِّيَّتِنا اُمَّةً مُسلِمَةً لَكَ ...! "**

 **الميزان ج2ص122**

# اسلامي براي نسل ابراهيم؟

**« پروردگارا !**

**ما دو را براي خود مسلمان بگردان!**

**از ذرية ما نيز امتي مسلمان براي خودت بدار ! »**

در اين دعا، ابراهيم و اسماعيل "ع" از خدا براي خود اسلام مي خواهند. اسلامي كه آن دو پيامبر بزرگوار از خدا مي خواهند غير اسلام متداول بين ما و آن معنائي است كه از اين عبارت به ذهن ما متبادر مي شود.

 چون اسلام داراي مراتبي است. اين اسلام كه آنها از خدا مي خواهند، غير آن اسلامي است كه تا اين لحظه از تاريخ زندگيشان داشته اند!

اسلامي كه ابراهيم "ع" مي خواهد عبارت است از:

 **تمام عبوديت،**

 **و تسليم كردن بندة خدا، آنچه دارد،**

 **براي پروردگارش !**

 اين اسلام ، هرچند كه به ظاهر اختياري آدمي است و آدمي مي تواند به آن برسد، اگر مقدماتش را فراهم كند، لكن وقتي اين اسلام با وضع انسان عادي وحال قلب متعارف او سنجيده مي شود، امري غيراختياري مي شود.

 يعني با چنين حال و وصفي، رسيدن به آن، امري غير ممكن مي شود، مانند ساير مقامات ولايت، و مراحل عاليه، و ساير معارج كمال، كه از حال و طاقت انسان متعارف و متوسط الحال بعيد است، چون مقدمات آن بسيار دشوار است. به همين جهت ممكن است آن را امري الهي، و خارج از اختيار انسان دانسته، و از خداي سبحان درخواست كرد كه آن را به آدمي افاضه فرمايد!

 آنچه اختياري انسان است، تنها اعمال است. اما صفات و ملكاتي كه در اثر تكرار صدور عمل در نفس پيدا مي شود، در واقع امر، اختياري انسان نيست و مي شود گفت امري الهي است، مخصوصاً اگر از صفات فاضله و ملكات خير باشد!

 ابراهيم"ع" اين دعا را براي نسل و ذرية خود نيز تكرار كرد، آنچه او براي ذريه اش نيز خواست جز اسلام واقعي نمي تواند باشد، چون در جملة " مُسلِمَةً لَكَ **– مسلمان براي تو** " اشاره اي به اين معنا ست. و اگر مراد تنها صدق نام مسلمان بر ذريه اش بود، احتياجي نداشت بگويد: " **مسلمان براي تو**! " **(دقت فرمائيد!)**

**مستند: آيه 35 تا 41 سورة ابراهيم " وَاِذقالَ اِبراهيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذاَالْبَلَدُ آمِناً وَ ...!"**

 **الميزان ج 23ص102**

# نسل اسماعيل، و نعمت هاي خدا در حق آنها

سوره ابراهيم با ذكر نعمت هائي شروع مي شود كه خداي سبحان به بني اسرائيل از دودمان ابراهيم "ع" اعطاء فرموده و آنان را از دست فرعون نجات داده است، و اينك در آيات فوق ، نعمت هاي ديگرش را كه به دودمان ديگر از نسل ابراهيم، يعني **فرزندان اسماعيل،** ارزاني داشته، خاطرنشان مي سازد، و آن نعمت ها عبارتند از همان چيزهائي كه ابراهيم عليه السلام در دعاي خود از خداي تعالي درخواست نموده و گفت:

**« پروردگارا !**

**اين شهر را امن گردان !**

**و من و فرزندانم را از اينكه بتان را عبادت كنيم بركناردار !**

**پروردگارا ! اينان بسياري از مردم را گمراه كرده اند،**

**پس هركه پيروي من كند از من است،**

**و هركه عصيان من كند، تو آمرزگار و مهرباني !**

**پروردگارا !**

**من از ذرية خويش در دره اي غيرقابل كشت نزدخانة حرمت يافتة تو سكونت دادم!**

**پروردگارا ! تا نماز بپا كنند !**

**پس دلهاي مردمي از بندگانت را چنان كن كه هواي آنان كنند!**

**و از ميوه ها روزي شان ده ! شايد سپاس دارند!**

**پروردگارا !**

**هرچه نهان كنيم و يا عيان كنيم تو مي داني !**

**كه چيزي در زمين و آسمان از خدا نهان نيست.**

**ستايش خدائي را كه با وجود سالخوردگي و پيري مرا اسماعيل و اسحاق بخشود، كه خداي من شنواي دعاست !**

**پروردگارا !**

**مرا بپا دارندة نماز كن !**

**و از فرزندان من نيز!**

**پروردگارا !**

 **دعاي مرا قبول كن !**

**پروردگارا !**

 **روزي كه حساب بپا مي شود، من و پدر و مادرم را با همة مؤمنان بيامرز ! »**

در بررسي دعاي آن حضرت مي بينيم كه نعمت هائي را كه ابراهيم "ع" در دعاي خود خواسته، خداوند نيز آن را نقل كرده است، يعني :

- **طلب توفيق بر اجتناب از بت پرستي،**

**- نعمت امنيت مكه،**

**- تمايل دلها به سوي اهل مكه،**

**- برخورداري از ميوه ها،**

اينها و ساير نعمت هائي را كه بر شمرده همة آنها بدين جهت خاطر نشان شده كه عزيز و حميد بودن خداي را اثبات كند.

درخواست ابراهيم"ع" از خداي تعالي، كه اورا از پرستش بت ها دورگرداند وفرزندانش را نيز، درحقيقت پناهندگي اوست به خداي تعالي ازشرگمراه كردني كه همو به بتها نسبت داده است.

 واضح است كه اين دوركردن، هرجور و هروقت كه باشد، بالاخره مستلزم اين است كه خداي تعالي در بنده اش به نحوي تصرف بكند. چيزي كه هست اين تصرف به آن حد نيست كه بنده را بي اختيار و مجبور سازد و اختيار را از بنده سلب نمايد. چون اگر دور كردن به اين حد باشد ديگر چنين دور بودني كمالي نيست كه آدمي مثل ابراهيم عليه السلام آنرا از خدا مسئلت نمايد!

 پس برگشت اين دعا، درحقيقت به اين معني است كه هــركه را خداوند در راه خود تثبيت مي كند، مي خواهد بفهماند كه هرچه از خيرات، چه فعل و چه ترك، چه امر وجودي باشد چه عدمي، همه نخست منسوب به خداي تعالي است و پس از آن منسوب به بنده اي از بندگان اوست، به خلاف شر، كه چه فعل باشد چه ترك، ابتداء منسوب به بنده است، و اگر هم به خدا نسبت مي دهيم آن شروري را نسبت مي دهيم كه خداوند بنده اش را به عنوان مجازات مبتلا و آلوده به آن كرده باشد.

 پس اجتناب از بت پرستي وقتي عملي مي شود كه خداوند به رحمت و عنايتي كه نسبت به بنده اي دارد اورا از آن اجتناب داده باشد.

 بايد فهميد كه نتيجة دعا براي بعضي از كساني است كه جهت ايشان دعا شده، نه براي همة آنان، هرچند كه لفظ دعا عمومي است، و لكن تنها دربارة كساني مستجاب مي شود كه خود آنان استعداد و خواهندگي داشته باشند، و اما معاندين و مستكبريني كه از پذيرفتن حق امتناع مي ورزند، دعا درحق ايشـان مستجاب نمي شود‍‍‍!

دعائي كه ابراهيم عليه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمـــــامي فرزنداني مي شود كه از نسل او پديد آيند، و آنها عبارتند از دودمان اسماعيل و اسحق.